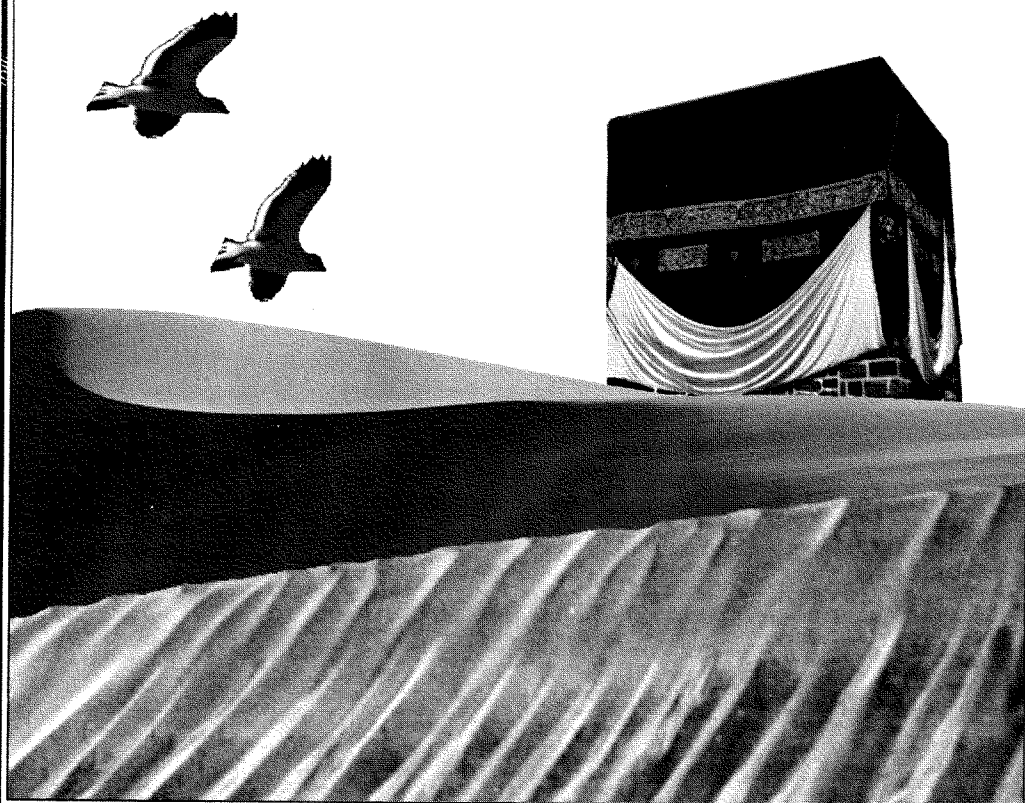
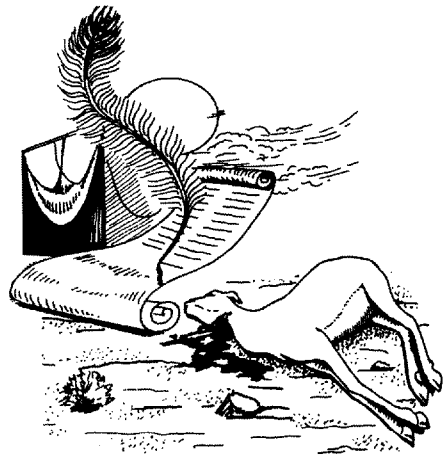


حج در آئینه ادب فارسی



کعبه و قربانی در مثنوی

«طاقدیس»



جواد محدثی

نگاه نخست:

«طاقدیس»، مثنوی حکیمانه و پر نکته‌ای است، از عالم ربانی و خوش ذوق، مرحوم حاج ملا احمد نراقی، که لبریز از اندرزهای اخلاقی و مواعظ عرفانی و لطایف و ظرایف ادبی است و در قالب ماندگار شعر بیان شده است. قالب «طاقدیس»، مثنوی است و همچون مثنوی مولانا در ضمن حکایات مختلف، گنجینه‌ای از گهرهای معرفت و رموز و احکام شرع و معارف دین را بازگو می‌کند. این دیوان شعر (که در پایانش تعدادی از غزلیات مرحوم نراقی را هم داراست) از سوی انتشارات امیر کبیر، در ۴۲۷ صفحه منتشر شده است. به تناسب برخی معارف بلند مرتبط با حج و قربانی و مکه و... که در این دیوان است، مروری به این جلوه‌ها داریم:

«طاقدیس» و مفاهیم مرتبط به حج

دیوان مثنوی طاقدیس (سروده مرحوم ملا احمد نراقی) در بخش‌های متعددی، به طرح مسائل مرتبط به حج، کعبه، قربانی، منا، حضرت ابراهیم، هاجر، اسماعیل و ... پرداخته و به لطیف‌ترین وجهی از قصص مربوط به آنها، برداشت‌های عرفانی و حکمت‌آمیز دارد.

یکی از این جلوه‌ها، به حفاظت کعبه با قدرت الهی، توسط «طیر ابابیل» و نابود

شدن فیل سواران و سپاه ابرهه مربوط می‌شود. پس از ترسیم لشکر کشی ابرهه به جانب مکه، به قصد تخریب کعبه مقدس و هراس افتادن در دل مکّیان، به مقابله جناب عبدالمطلب با آن سپاه و گفتاری که میان او و سرکرده سپاه فیل ردّ و بدل شده است، می‌پردازد (ص ۱۵۸).

آنچه سپاه ابرهه را شگفت زده می‌سازد، تقاضای اعجاب‌انگیز عبدالمطلب است. آنان می‌بینند که به جای وساطت برای روی گردانی از تخریب کعبه، آزادی تعدادی از شترها را که توسط سربازان مهاجم گرفته شده است، درخواست می‌کند (ص ۱۶۰):

ناقه‌ها رفته زمن، صد تا دویست	حاجت من غیر ردّ ناقه نیست
زین تمنا شاه آمد در شگفت	وز شگفت انگشت بر دندان گرفت

در نظر رئیس سپاه فیل، از چهره و سیمای والا و شخصیت برجسته عبدالمطلب، انتظاری بسیار بالاتر و والاتر از این بود که برای «ردّ ناقه» وساطت کند! اما عبدالمطلب که به حراست الهی و حمایت پروردگار از کعبه پشت گرمی دارد، نسبت به تعجب آنان چنین می‌گوید (ص ۱۶۱):

گفت عبدالمطلب، آن مردِ راد	کز رخ شه، چشم بدبین دور باد
من خداوندم شترها را، ولی	خانه را باشد خداوند قوی
من شتر را خواهام ای ارجمند	خانه دارد خواه‌ای بس ارجمند
من شتر را مالکم ای نیک مرد	خانه دارد مالکی یکتا و فرد
خانه را باشد خدایی چیره دست	پیش دستش پست، هر بالا و پست

که اشاره به سخن اوست: «أَنَا رَبُّ الْأَيْلِ وَ لَلْيَيْتِ رَبُّ». و بیان موحدانه عبدالمطلب مطرح است که خود را کمتر از آن می‌داند که خانه خدا را نگهداری کند. داستان ادامه می‌یابد.

عبدالمطلب از آنان جدا می‌شود. فیل داران به سوی کعبه روی می‌آورند. اما قدرت الهی، پای رفتن و نای تاختن را از آنان می‌گیرد و پرندگان ابابیل، که در نظر همچون ابری جلوه می‌کردند، از راه می‌رسند و... (ص ۱۶۶)

از هجومش شد هوا تاریک و تار	ناگهان شد لشکر حق آشکار
دام و دَد را کرد در صحرا تتق	لشکر یزدان برآمد از افق
تا بکوبد هر که گشت از راه حق	شد هوا تاریک از اسپاه حق
ای پلنگ، ای شیر، ای گرگ، الصلا	شد عیان فوج ابابیل از هوا
ای سپاه کفر سجیل آمدت	هان و هان ای پیل، ابابیل آمدت

کعبه دل

و بدین گونه سپاه ابرهه تار و مار می شوند.
شاعر عارف در اینجا گریزی لطیف به وادی «دل» می زند و حفاظت این خانه را هم
در برابر هجوم شیطان از خدا می طلبد: (ص ۱۶۶)

کرده‌ای معماری آن را نخست	ای خدا این خانه دل هم زتوست
هست معمار دل، آن ربّ جلیل	کعبه را گر کرد معماری خلیل
اندر آنجا دیده پررم نهاد	آنکه آنجا چشمه زمزم نهاد

این مقایسه لطیف ادامه می یابد به این بیان که:
اگر یک جرعه زمزم، تشنه‌ای را سیراب می کند، یک قطره اشک، صد دوزخ را
خاموش می سازد. علم، آب حیات است که اسکندرها در پی آنند و چشمه آن در دل
است. اگر در کعبه، سنگی از خاک است، اینجا جلوه دل از نور پاک است، اگر آنجا «مشعر»
است، اینجا مشاعر است. اگر آنجا «عرفات» است، اینجا معرفت است، اگر آنجا «خوف»
است، اینجا بیم و امید. اگر آنجا با «تقصیر» از احرام بیرون می آیند، تقصیر این جا «توبه»
است. آنجا هدی را قربانی می کنند، اینجا هدیه به جانان می آورند. حاجیان اگر گوسفند
می کشند، عاشقان سرخوش از کشتن نفس اند.

جان نثار راه جانان می کند	تن به یاد دوست قربان می کند
---------------------------	-----------------------------

اسماعیل ذبیح

نراقی رحمته در ترسیم حالات عرفانی عاشقانِ حق، بدانجا می‌رسد که «عشق الهی»، انسان را از خود بی خود می‌کند (ص ۳۵۶):

عشق جیبود؟ آشنا بیگانه کن	فیلسوفان را همه دیوانه کن
نی شناسد سر زیبا، نی پا ز سر	نی بود در قید دختر، نی پسر
نی ز سر پروا کند، نی تن، نه جان	نی شناسد خانه و نی خانمان
گر سر فرزند جوید از پدر	بزدش از خنجر بیداد، سر
سر به کف گیرد که ای جانان من	این سر فرزند من، این جان من

و... این، زمینه ساز ورود به داستان عاشقانه و پر رمز و راز ابراهیم، اسماعیل و قربانی کردن فرزند به امر خدای جلیل و به مسلخ کشاندن جوان زیبای خویش در اطاعت فرمان جانان می‌گردد. بحث «حبّ فی الله» مطرح می‌شود و نهال دوستی نشانندن و همه محبت‌ها را در پای «محبت خدا» فدا کردن، که نمونه عالی آن حضرت ابراهیم علیه السلام است. ابراهیم خواب می‌بیند که از سوی خدای متعال فرمان می‌رسد (ص ۳۵۹):

هین بکش در راه من فرزند خویش	بگسل از جز یاد ما، پیوند خویش
سر سبر از تیغ، اسماعیل را	ره مده در خواب خود تأویل را

ابراهیم خلیل، همه وسوسه‌ها را کنار می‌گذارد، راه تأویل شیطانی بر این رؤیای صادق می‌بندد. تصمیم به قربانی کردن فرزند خویش می‌گیرد، تا عندلیب گلستان قرب شود. اسماعیل را به صحرای «منا» می‌برد. هاجر را با این بهانه حاضر به دل کندن از اسماعیل می‌کند که: فرزند تو امشب میهمان سفره شاهی بزرگ است تا بزم آرای مهمانی او گردد. اسماعیل را می‌آرید و گیسویش را شانه زده، معطر می‌سازد و او را روانه کوی جانان می‌کند (ص ۳۶۸) در حالی که دل هاجر و ابراهیم در پی این عندلیب است:

گفت ای جان، میهمانت می‌برم	بلبلی، تا گلستانت می‌برم
طوطی، ای جان من پرواز کن	رو به هندوستان عزّ و ناز کن

این جهان را پا زن و بدرود کن	رو به سوی کعبه مقصود کن
هان و هان، ای جان نثاران! الصلا	می‌رویم اینک به میدان «منا»
از قفس سوی گلستان می‌رویم	ای حریفان، سوی جانان می‌رویم

شیطان از وسوسه کردن هاجر نومید می‌شود و نزد ابراهیم می‌رود و با پند و اندرزی خرد گرایانه، او را نصیحت می‌کند که به یک خواب بی‌اثر دل نبندد و پسر زیبای خویش را به کشتن ندهد. (ص ۳۷۳) ابراهیم به وسوسه‌های او اعتنا نمی‌کند. نزد اسماعیل می‌رود و دام تلبیس برای او می‌گسترده و حيله ساز می‌شود. باز هم جدال درونی که آیا انجام دهد یا نه، به سود فرمان حق پایان می‌یابد و شیطان شکست می‌خورد (ص ۳۷۴).

فرازهای حضور آن پدر و پسر در قربانگاه منا، تسلیم بودن اسماعیل در برابر فرمان خدا و وعده صبروری در برابر قضا و تصمیم جدی پدر بر ذبح فرزند و ... به زیباترین شیوه و با بیانی پر نکته در ابیاتی گسترده مطرح می‌شود: (ص ۳۸۲)

ای پدر خنجر برآر از آستین	بر زمین بگذار از عجزم، جبین
دست و پایش بست، نه از بیم گریز	نی زبیم منع و آویز ستیز
بلکه بستن، رسم قربانی بود	حرمت درگاه سلطانی بود
بسته زنجیر تسلیم و رضاست	دست و پایش بند تقدیر و قضاست
دست و پایش بسته زنجیر اوست	گردنش را رشته تقدیر اوست...

داستان ادامه می‌یابد. ابراهیم با آستینی بالا فکنده، تبسمی بر لب، با قدی خمیده و مویی سفید و خنجری بر گلوی اسماعیل و فریاد ستایش آمیز فرشتگان بر این صداقت در عمل به فرمان خدا و اصرار ابراهیم بر بریدن و امتناع کارد از بریدن و جرّ و بحث این واقعه ... تا آنجا که فرمان از سوی خدا می‌رسد: (ص ۳۸۸)

کای خلیل، ای جمله خوبان را امام	صد هزار احسنت، صدقت المنام
امثال امر ما کردی درست	ما همین فرموده بودیم از نخست
از برای امتحان بود و یقین	ابتلا بود، ابتلایی بس متین

اسرار عرفانی قربانی

جلوه‌های زیبایی از این «ذبح عظیم» و امتحان بزرگ حضرت ابراهیم، در سروده بلند مرحوم نراقی بیان می‌شود. در نهایت این سیر معنوی، برخی برداشت‌های لطیف و عرفانی از این ماجرا وجود دارد که لطف اشعار او را مضاعف می‌سازد و از قربانی و عید و ذبح و منالطایف دلنشینی ارائه می‌کند (ص ۴۱۴):

هر زمانی عید قربان شما	هر زمینی بنگری، باشد منا
ای «صفایی»، ا، مرد میدانی اگر	عید قربان است هر روز، ای پسر
هر سر خاری که بینی، خنجر است	هر سر کویی منا و مشعر است

و اشاره به عید قربانی می‌کند که در شهر «بردع» از آذربایجان و منطقه گنجه برپا می‌شود و گنجه، به کربلا و کوی منا تبدیل می‌گردد و روز اربعین، عید قربان آنجا محسوب می‌شود.

قربانگاه کربلا

نراقی در «مثنوی طاقدیس»، نقبی به عاشورا می‌زند که قربانگاه دیگری است و جلوه‌گاه عشقی راستین (ص ۴۱۶).

جبرئیل، به حضرت رسول ﷺ پیغام می‌آورد که در سر کوی وفا، باید پشته‌هایی از کشته‌های تیغ رضا فراهم آید و چون آن رسول، برترین رسولان است، پس قربانی او هم باید بالاترین قربانی باشد. رسول خدا ﷺ نیز، عاشقانه‌تر از ابراهیم خلیل، حاضر به قربانی دادن است (ص ۴۱۸):

گفت پیغمبر به پیغام آورش	کاین حسین و این سر و این پیکرش
کاش بودی صد حسینم در جهان	کردمی قربان آن سلطان جان
گر حسین بن علی جان من است	جان دل خوش بهر سلطان من است

همان گونه که اطاعت امر از سوی ابراهیم، اذن و رضای اسماعیل را در پی داشت، اینجا هم باید حسین بن علی، که طرف دیگر قضیه است، مراتب رضا و تسلیم خویش را

ابراز کند. پیامبر، پیام حق را با حسین عزیزش مطرح می‌کند:

وان نظرها و عنایت‌های دوست	گفت با او از کرامت‌های دوست
وز سر جان بهر او برخاستن	وان سر ببریده از او خواستن
سوختن پروانه سان و ساختن	جان شیرین در رهش در باختن

و... حسین، اسماعیل‌گونه تسلیم و راضی است:

یا بود جانی مرا، یا پیکری	من که باشم تا مرا باشد سری
لایق او گربود، قربان اوست	جسم و جانم جمله در فرمان اوست

و شرط این جانبازی را «شفاعت از امت پیامبر» قرار می‌دهد. از سوی خداوند، این شرط پذیرفته می‌شود (ما بدادیم آنچه کرد از ما طلب).

در پی این میثاق، سال ۶۰ هجری می‌رسد و حسین به سوی عراق عزیمت می‌کند

کس چنین عیدی به عالم کی شنید؟	کربلاشان شد منا، عاشور عید
دیده کو تا با حقیقت آشنا	عید جمعی را و جمعی را عزا

(ص ۴۱۹)

حسین بن علی علیه السلام راه کربلا را در پیش می‌گیرد. خیل جانبازان و جوانان و سرفرازان در رکاب اویند. تا به «نینوا» می‌رسند.

پای جان عالم اینجا در گِل است	کعبه مقصود ما این منزل است
-------------------------------	----------------------------

نام سرزمین را می‌پرسند. وقتی در پاسخ کلمات نینوا، ماریه و کربلا را می‌شنود، می‌فرماید: (ص ۴۲۱)

این سر کوی وفای ماست این	کربلا، نی، هم منای ماست این
منزل ما تا صبح محشر است	کشتی ما را در اینجا لنگر است

شترها را می‌خوابانند و بارها بر زمین می‌نهند. شب عاشورا می‌رسد و سخنرانی سیدالشهدا با اصحاب خویش و برداشتن بیعت و اعلام وفاداری یاران و این که جان همه



آن جسم‌ها حسین است و معنای همه آن لفظ‌ها هم اوست و:

جسم اگر قربان شود در راه جان عیسی آسا، می‌رود تا آسمان

و ... صبح عاشورا، همگی زمین ادب می‌بوسند و رخصت میدان می‌طلبند و جان خویش را قربانی آن قربانی بزرگ می‌سازند. امام تنها می‌ماند، ابراهیم وار در آتش کینه نمرودیان یگه و بی‌یار (ص ۴۲۹):

عشق می‌گفت ای خلیل روزگار می‌روی در آتش ابراهیم وار
کو تو را قربانی راه خدا؟ تا به دست خود کنی آن را فدا
گفت: اینک غنچه‌های گلشنم روشنی‌های دو چشم روشنم

سیدالشهدا، پس از آن همه قربانی در منای دوست، سراغ کودک شش ماهه می‌رود تا او را هم به قربانگاه ببرد.

هین! بیاریدش به قربانگه برم بهر مهمانی به سوی شه برم

و طفل را در آغوش می‌گیرد و عزم میدان می‌کند و آب برای او می‌طلبد، ولی شیرخواره از دم تیر، سیراب می‌شود و «عشق خونریز، آنچه خود می‌خواست، کرد» و زبان حال حسین علیه السلام چنین است: (۴۲۹)

با زبان حال می‌گفت: ای خدا در رخت آوردم این را یک فدا
عید قربان من است، اینم منا من خلیل عهدم و اینم یک فدا
چون پی قربانی‌اش برکف نهاد شست دشمن از کمان تیری گشاد

و کودک در آغوش پدر و بر سر دست او قربان می‌شود:

پس نهادش در میان کشتگان شد پی قربانی دیگر روان

در ترسیم مرحوم نراقی، «علی اکبر» پس از شهادت علی اصغر اذن میدان می‌طلبد و درخواست می‌کند که: «جان شیرین در رخت قربان کنم» و می‌خواهد که همچون اسماعیل، حنجر بر خنجر نهد و از جام وصل دوست سیراب شود و اجازه میدان و

رخست جنگ می طلبد.

ترسیم حالت ابراهیم گونه حسین بن علی علیه السلام و اشتیاقی که به این اسماعیل ذبیحش دارد، در سروده طاقدیس جلوه خاصی دارد. حسین علیه السلام به خاطر خدا دل از جوانش می کشد و حاضر می شود که این قربانی را هم تقدیم کند (ص ۴۳۱):

ای تو قربانی و من قربان تو	من به قربان لب خندان تو
من فدای این گل رخسار تو	گشته گیسوی عنبر بار تو

و سرانجام، در میان سوز و اضطراب و بیم و امید، نگاه اهل حرم در پی قد و بالای او و او عازم میدان (ص ۴۳۲):

او همی رفت و دویدش در رکاب	گفتی اسماعیل قربان با شتاب
گویا می گفت و می رفتش زپی	«لَیْتَنِي كُنْتُ فِدَاكَ يَا بُنْتِي»
او روان و صد هزارش دل زپی	او به سوز و یک جهان در سوگ وی

و بدین گونه «مثنوی طاقدیس» مرحوم ملا احمد نراقی با گریزی که بر کربلا دارد، پایان می گیرد و ترسیم قربانگاه دوست و منای تجلی و جلوه های ناب فدا شدن در راه معشوق برتر و فدا کردن هرچه هست، در راه «او» که هر چه هست اوست، با حماسه آفرینی های آخرین قربانی سید الشهداء، علی اکبر به پایان می رسد.

● پیانوشتها:

۱ - تخلص مرحوم نراقی در این دیوان است.